متن درسي مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبري در اسلام (7)

مقام عرشي امامت و خصايص آن در اسلام

بي‌گمان از مجموع آيات و احاديث نبوي و عترت رسول اکرم (ص) استفاده مي‌شود که امامت ديني همانند نبوت، مقامي بسيار ارجمند و عرشي است و با حکومت‌هاي بشري قابل مقايسه نمي‌باشد. به همين دليل تا امام معصوم حضور داشته باشد مقام امامت تنزل پيدا نمي‌کند.

برخي بر اين باورند که امامت اگر از مقام نبوت برتر و بالاتر نباشد قطعاً پايين‌تر نخواهد بود؛ چنان‌که طبق نصوص صريح قرآن و سنّت و اجماع مسلمانان، حضرت ابراهيم پس از اعطاي درجة نبوت [آن‌هم در حدّ اولوا العزم] و پس از تحمل سخت‌ترين امتحانات الهي، به مقام امامت صعود مي‌کند. قرآن اين حقيقت را با صراحت اعلام مي‌کند: «و اذ ابتلي ابراهيمَ رَبّه بکلمات فاتمهن قال اني جاعلک للناس اماماً قال وَ من ذريَّتي قالَ لايَنال عَهدي الِظالِمين.»[1]

امتحانات سخت و جانکاه الهي که ابراهيم خليل، قهرمان توحيد، پيش از احراز امامت در معرض آنها قرار داشت، عبارت است از:

1ـ مقاومت ابراهيم خليل در برابر نمرود و نمرودي‌ها پس از شکستن بت‌ها و دست‌گير شدن، تا آن‌جا بود که در منجنيق قرار داده شد و او را به آتش افکندند، ولي حاضر نشد اظهار ندامت کند، چراکه تقيّه به معناي ترس از جان در ابلاغ رسالت، بر پيامبران روا نمي‌باشد.

2ـ دو فرمان پياپي پس از نجات از نمروديان دريافت کرد که اگر تعبّد مطلق و تسليم بي چون و چراي وي در برابر اوامر الهي نبود احدي نمي‌توانست به مرحلة اجرا برساند: فرمان اول اين بود که همسرش هاجر را در حالي‌که فرزندي به دنيا آورده بود بلافاصله از شام به مکه برده و در سرزميني بي آب و علف تنها بگذارد و برگردد؛ چنان‌که قرآن از زبان حضرت ابراهيم مي‌فرمايد: «ربّنا انّي اسکنت من ذريّتي بواد غير ذي زرع عند بيتک المحرّم ربّنا ليقيموا الصّلوه.»[2]

مأموريت دوم که سخت‌ترين امتحان محسوب مي‌شود، به اين صورت است که آن حضرت در رؤيا مي‌بيند مأمور ذبح اسماعيل شده است و بايد در سرزمين منا تنها فرزند نوجوان خود را در راه خدا قرباني کند. اين مأموريت را با فرزندش اسماعيل در ميان مي‌گذارد و او تسليم در برابر امر الهي مي‌گويد: «يا ابت افعل ما تؤمر سَتجِدني ان‌شاءالله من الصابرين».[3] دست و پاي اسماعيل را بست و او را به پيشاني خوابانيد تا چشمش به پدر نيفتد و کارد تيزي به گلويش گذاشت: «فلمّا اسلما و تلّه للجبين \* و ناديناه ان يا ابراهيم \* قَدْ صَدّقت الرؤيا؛[4] چون هر دو تسليم شدند و او را به پيشاني افکند، ما ندايش داديم: اي ابراهيم، رؤيايت را به حقيقت رسانيدي»؛ يعني هدف سر بريدن نبود بلکه ظهور فعليت تسليم و رضاي تو بود که محقق شد.

پس از طي اين آزمايش‌هاي فوق‌العاده و اتمام امتحانات، خداوند او را امام قرار داد: «قال اني جاعلک للناس اماماً».[5] آن‌گاه حضرت دعا کرد که خدايا! اين مقام بلند امامت را در نسل من قرار بده. خداوند فرمود: امامت عهد خداست و به ظالمان نمي‌رسد. به اين دليل شيعه دوازده امامي معتقد است که امامت، عهد و پيمان خداست و ستم‌گران و کساني که در گذشته گرفتار شرک بوده و به خود و خدا ظلم روا داشته‌اند نمي‌توانند به آن دست پيدا کنند.

آن حضرت از شرايط نبوت آگاه بود اما فکر مي‌کرد امامت هم بدون گذرانيدن مقدّمات، با عصمت تنها مي‌تواند فراهم مي‌گردد. البته حضرت ابراهيم از خدا نمي‌خواهد که مقام رفيع امامت را در نسل ظالم يا مشرک من قرار بده، بلکه منظورش قرار گرفتن امامت در نسل پاک او بوده که در قرآن از لسان عبادالرحمن مي‌فرمايد: «واجعلني للمتقين اماماً».[6] بي‌شک امامت بر متقين بايد به وسيلة نسل طيب و طاهر باشد. با اين حساب خداوند مي‌خواهد معيار احراز و شرايط امامت را بيان فرمايد که جز يک انسان کامل و پاک نمي‌تواند بر خلق خدا امامت کند. در واقع مي‌خواهد بفرمايد: آن ذريّه‌اي که در طول زندگي احياناً ظلم به نفس کرده و يا آناني‌که در آغاز مشرک بوده‌اند سپس مؤمن شده باشند، به امامت نمي‌رسند، چراکه «اِنَّ الشِّرکَ لَظُلْمٌ عَظيمٌ».[7]

علامه زمخشري، از ابن‌عبيئه(ابن غيبه) نقل مي‌کند که: «ظالم هرگز نمي‌تواند امام باشد، چگونه ستم‌گر مي‌تواند به امامت منصوب شود در حالي‌که هدف از نصب امام، جلوگيري از ظلم و اجراي عدالت اجتماعي است و اگر ستم‌گر امام منصوب گردد مثل اين است که گرگ را به اسم چوپان بر گوسفندان مسلط سازند، اين امر خودش يک نوع ظلم است.»[8]

فخر رازي نيز مي‌نويسد: «اين‌که خداوند در پاسخ حضرت ابراهيم که امامت را از خدا براي اولادش مي‌خواست فرمود: ”لاينال عهدي الظالمين“، دلالت دارد بر اين‌که منصب امامت و رياست ديني به ظالمان نمي‌رسد.»[9]

همو در ذيل آية: «انّي جاعلک للناس اماماًً» مي‌گويد: اين آيه دلالت مي‌کند بر اين‌که آن حضرت معصوم از تمام گناهان بود، چون امام کسي است که به وي اقتدا مي‌شود واگر گناه کند واجب است در گناه هم از او پيروي شود، پس واجب مي‌شود که فعل گناه از ما صادر شود و اين هم محال است، چراکه لازمة اين حرف آن است که يک چيز هم ممنوع باشد و هم واجب و جمع بين واجب و حرام نيز ممکن نيست.[10]

فخر رازي هم‌چنين در ذيل آية «لاينال عهدي الظالمين» مي‌گويد: جمعي از مسلمانان با استدلال به اين آيه، خلافت و امامت ابي‌بکر و عمر را نادرست تلقي کرده‌اند، چراکه ابوبکر و عمر در گذشته‌ها کافر و مشرک بوده‌اند و شرک و کفر نيز از نوع ظلم عظيم به حساب مي‌آيد، پس هرگز چنين اشخاصي نمي‌توانند به مقام امام و خليفه که عهد خداست، برسند، زيرا از آغاز کار صلاحيت امامت را نداشته‌اند. هم اکنون نيز به دليل سوء سابقة پيشين نمي‌توانند امام باشند، چون مصونيت از گناه نداشته و ندارند.

سپس امام رازي پاسخ مي‌دهد: آن دو تن مادامي که متلبّس به ظلم و کفر باشند نمي‌توانند مقام امامت را احراز کنند، ولي پس از آن‌که مؤمن شده و توبه کردند ديگر کفر و شرک بر آنها صدق نمي‌کند.

ولي از دلالت التزامي آيه استفاده مي‌شود به مجرّد اين‌که حالت کفر و ظلم در کسي پيدا شد از امامت ساقط مي‌شود، چه در گذشته‌هاي دور ظلم کرده باشد و چه پس از آن، زيرا عهد الهي به تعهد خاصي نياز دارد.

صاحب تفسير کبير در مقام جواب مي‌گويد: اگر کسي قسم بخورد که به کافر سلام نکند مسلّماً مقصود کافر بالفعل است، نه کسي که پنجاه سال قبل کافر بوده است.[11]

به اين پاسخ فخر رازي نقد وارد است. اولاً: مقام امامت را که حکومت برجان و مال و حيثيت مؤمنان است نبايد با يک تکليف معمولي و رياست دنيوي بر اساس دموکراسي، مقايسه کرد و اين يک مسئلة فرعي و جزئي است؛ مانند نذر بر دادن هديه بر خويشاوند مسلمان که قطعاً مقصود مسلمان فعلي است، گر چه در گذشته کافر بوده است؛ مانند مثال فوق که بي‌شک اين نوع سوگند، ظهور در کفر فعلي دارد، پس مي‌شود به کافراني که مؤمن شده‌اند سلام کرد.

در ثاني، حضرت ابراهيم به خوبي مي‌داند با وجود اين‌که معصوم و عادل بوده، پس از تحمل امتحانات طاقت فرسا به مقام امامت رسيده است، پس بر وي روشن است که اين مقام منيع قطعاً به ظالماني که در گذشته مشرک بوده و هم اکنون ايمان آورده‌اند و ظالم نيستند، نمي‌رسد، چرا که حساسيت منصب امامت چنين ايجاب مي‌کند وگرنه تقاضاي او لغو و پوچ خواهد بود؛ چنان‌که شريعت اسلام، زنازاده را با اين‌که هيچ‌ گناهي مرتکب نشده و اگر عمل خيري انجام دهد ثوابي مضاعف مي‌برد و اگر مرتکب گناه شود کيفر معمولي دارد، با وجود آن، از منصب قضاوت و امامت جماعت و مرجع تقليد شدن محروم کرده است، گرچه از نظر علمي و قضايي و عدالت، سرآمد افراد جامعه باشد، چرا که در اين نوع منصب‌ها، «طهارت مولِد» شرط است.

بنابراين اگر ذرّية حضرت ابراهيم سوء سابقه داشته‌اند و پس از گذشت زمان، مؤمن و عادل شده‌اند، مي‌توانند به مقامات معنوي بزرگي برسند ولي نمي‌توانند مقام امامت و نبوت را به دست بياورند. خداوند متعال در پاسخ حضرت ابراهيم چنين حقيقتي را بيان داشته است.

از جانب ديگر، داشتن مقام عصمت، حداقل شرط احراز امامت محسوب مي‌شود، چراکه حضرت ابراهيم با وجود داشتن نبوت و عصمت تا سخت‌ترين امتحانات را سپري نکرد به مقام امامت نرسيد. از اين‌جا معلوم مي‌شود داشتن عصمت به تنهايي نمي‌تواند انسان را به امامت برساند.

برخي از علماي اهل‌سنّت مانند فخر رازي، چون لزوم عصمت را در امام از آيات مذکور استنباط کرده‌اند، گفته‌اند: مقصود از «لاينال عهدي الظالمين» نبوت است، در صورتي که اين برداشت درست نيست، چراکه لازمة اين سخن آن است که بگوييم بايد تمام پيامبران تبليغي و تشريعي، غير از منصب نبوت، امام و خليفة خدا و مجري احکام و حدود الهي هم باشند، در صورتي‌که فقط پيامبران اولوا العزم و سليمان و داوود به امامت رسيدند.

بي‌دليل نيست که ابن ابي‌الحديد ذيل اين جملة امام علي(ع) که پس از احراز خلافت فرمود: «الآنِ اِذ رَجَعَ اَلحَقُّ اِلي اَهله وَ نُقِلَ اِلي مَنْقَلِه» مي‌نويسد: اين کلام علي ايجاب مي‌کند که خلفاي پيش از او اهليت نداشته‌اند، ولي ما سخن حضرت علي(ع) را به غير آن‌چه شيعة اماميه معتقد است تأويل مي‌کنيم و مي‌گوييم: اين‌که آن حضرت سزاوارتر و اولي به خلافت بوده، نه به اين دليل است ‌که نصّ و توصيه‌اي از سوي رسول خدا(ص) صادر شده باشد بلکه به دليل افضليت او بر ديگران است و لذا آن حضرت چنين کلامي را فرمود که حق به اهلش رسيد.[12] سپس ادامه مي‌دهد و مي‌گويد: «فانّه افضل البشر بعد رسول‌الله واحقّ بالخلافه من جميع المسلمين لکنّه ترک حقَّه لِما عَلِمَهُ مِنَ الْمَصْلِحَةِ وَ ما تَفَرُّسَ فيه هُو وَ الُمُسلمونَ مِنْ اِضْطِرابِ الاسلامَ و اِنتشارِ الکَلِمَه لِحَسدِ العَرب و ضِِغْنِِهِِم عَلَيه؛[13] زيرا امام علي(ع) بعد از رسول‌خدا(ص) از تمام انسان‌ها برتر و از همة مسلمانان سزاوارتر به احراز مقام خلافت بود، ليکن از حق خود به دليل مصلحت مسلمانان صرف نظر کرد، چون مصلحت امت را در ترک خلافت خويش دانسته و با هوش سرشار مي‌دانست که مسلمان‌ها در وضعيت متزلزلي به سر مي‌برند واز حسد عرب و کينه‌توزي آن‌ها نسبت به خود آگاه بود.»

وظيفة امت در برابر امام جائر

برخي از بزرگان اهل‌سنّت دربارة شرايط امامت اسلامي گفته‌اند: اجتهاد در اصول و فروع و داشتن رأي مستقل و آگاهي کامل به سامان دادن جنگ و صلح و عدالت و شجاعت، از ويژگي‌هاي امام است،[14] ولي بسياري از بزرگان اهل‌سنّت دربارة شرايط امامت و خصوصيات شخصيتي آنان، مبنا را بر تسامح و تساهل گذاشته‌اند. حتي در شرايطي که خليفه باعث تباهي و فساد امت مي‌شود نيز با مسامحه و چشم پوشي گذشته‌اند و جنگ با وي را جايز نشمرده‌اند، چراکه نگرانند اگر بر شرايط فوق در امامت تأکيد و اصرار بورزند ممکن است نسل جوان از روش خلفاي راشدين و اصحاب پيشين روي‌گردان شوند و عمل بسياري از خواص اصحاب را در تعيين امامت زير سؤال ببرند و شايسته سالاري را که در مديريت امروز يک امر بديهي و معقول است، مطابق اسلام بدانند و نتوانند خلافت حاکمان خود را توجيه کنند؛ حاکماني که در گذشته و حال همواره با سرکوب و زور، خلافت را گرفته‌اند.[15]

بالاتر از اين‌ها ادعاي اجماعي است که نوشته‌اند: «به اجماع همة مسلمانان قيام عليه پيشوايان و جنگ با امام، حرام است، اگرچه از فاسقان و ستم‌کاران باشد».[16] قشر جوان و عناصر فرهيخته، اين نظريه‌ها و برداشت‌ها را نمي‌پسندند و به همين دليل در برابر تناقض گويي‌هاي عالمان و محققان اهل‌سنّت گرفتار حيرت شده‌اند. ليکن بايد اعتراف کنيم که در دنياي انفجار اطلاعات و اينترنت و سايت‌ها اين‌گونه سکوت و سرپوش گذاشتن روي حقايق، راه‌‌کار درستي نيست و نسل جوان اين نوع سهل‌انگاري و سکوت و تناقض‌گويي‌ها را نمي‌پذيرند، زيرا مطالعه مي‌کنند که برخي از دانشمندان اهل‌سنّت، عدالت، شجاعت و پارسايي را از ويژگي‌هاي امام بيان کرده‌اند.

محدّث بزرگ اهل‌سنّت، مسلم‌بن‌حجاج قشيري با کمال تأسف در کتاب صحيح خود از قول حذيقة‌ بن يمان، حديثي را از رسول خدا(ص) نقل مي‌کند که نه تنها عدالت و پارسايي را نفي مي‌کند بلکه اطاعت حاکمان شيطان صفت را بدون قيد و شرط لازم مي‌شمارد. متن حديث چنين است: «پس از من پيشواياني بر سرکار خواهند آمد که در راه من قدم برنمي‌دارند و روش‌ ما را پيش نخواهند گرفت. در ميان ايشان کساني برخواهند خاست که پيکرشان پيکر آدمي ولي قلبشان، قلب شيطان است. من پرسيدم: يا رسول‌الله! اگر من با چنين پيشواياني هم‌زمان بودم تکليف چيست؟ حضرت فرمود: مطيع و فرمانبردار پيشوا باش، حتي اگر پشتت را به تازيانه بيازارد و مالت را به يغما ببرد.»[17]

بايد ديد متخصصان سنّي و شيعه با اين گونه احاديث چگونه برخورد مي‌کنند، آيا آن‌ها را صحيح مي‌پندارند يا غير صحيح مي‌دانند. اين در حالي است ‌که مبارزه با ستم‌گران و سلاطين در رأس برنامه‌هاي حضرت رسول(ص) قرار داشته است، و اگر بگوييم اين حديث صيحح است بايد تمام کساني را که در قتل فرزندان رسول‌خدا(ص) و اسارت اهل‌بيت پيغمبر دخيل بوده‌اند به حکم اين حديث، نه تنها معذور بلکه مطاع بدانيم، چون به سفارش رسول‌خدا(ص) از امام جائر پيروي کرده‌اند.

در ثاني، امام جائر وقتي به مردم مسلمان بگويد: تمام اموالتان را به من بدهيد، مردم بايد اطاعت کنند.[18] بنابراين، چپاول و به يغما بردن اموال و کشتن مخالفان براي ائمة جور امري مذموم نيست.

وانگهي، روايات صحيح و فراواني از حضرت رسول از طريق اهل‌بيت پيغمبر در قالب حديث قدسي و معمولي رسيده است که امت را از اطاعت امام جائر نهي کرده است و اگر امتي از چنين رهبراني اطاعت و به آنان گرايش پيدا کنند به همين جرم مورد عذاب الهي واقع مي‌شوند، گرچه از نظر تکاليف الهي، انسان‌هاي نيکوکار و با تقوا باشند و متقابلاً امتي که از امام عادل حمايت کنند مورد رحمت و مغفرت قطعي الهي قرار مي‌گيرند، اگرچه از نظر عملي، فاسق و گنه‌کار باشند.[19] اطاعت و عصيان در نظام اسلام، حساب و کتاب دقيق و منطقي دارد. مضافاً اين‌که روايات فراواني از اهل‌سنّت و جماعت برخلاف حديث فوق آمده که به چند نمونه بسنده مي‌کنيم:

1. در مسند احمدبن حنبل از رسول خدا(ص) حديثي بازگو مي‌کند که قسمتي از آن چنين است: «وقال الآخرين لا طاعَةَ في مَعْصِيَةٍ وَ اِنَّما الطّاعَة في المعروف؛[20]‌ اطاعت در معصيت، به طور کلي روا نيست و فقط پيروي در خوبي‌ها مجاز مي‌باشد.»

2. در حديث ديگري رسول خدا(ص) مي‌فرمايد: «وَ اِنَّ اَبْغَضَ النّاس اِلَي الله يَومَ القِيمَة وَ اَشَد هُمْ عَذاباً اِمامُ جائر؛[21] مبغوض‌ترين مردم در پيش‌گاه خدا در روز قيامت و سخت‌ترين آن‌ها از نظر عذاب، امام ستم‌گر است.»

3. مردي در رمي جمرات از پيامبر(ص) پرسيد: «يا رسول‌الله ايّ الجهاد افضل؛ کدام جهاد از ديگر جهاد‌ها برتر است». حضرت جواب نداد تا از رمي جمرات فارغ شد، پرسيد: سائل کجاست؟ وقتي آمد رسول مکرّم اسلام فرمود: «افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر؛[22] بهترين جهاد سخن گفتن از عدالت در پيش امام جائر است.»[23]

4. در حديثي ديگر فرمود: «اِسْمَعوا مني اِنَّه سَتَکُونُ بَعدي اُمَراء مَنْ دَخَلَ عَلَيهِمْ فَصَدِّقْهم بِکِذْبِهِمْ وَ اَعَانَهُمْ عَلي ظُلمِهِمْ فَلَيْسَ مِنّي وَ لَسْتُ مِنْهُ؛[24] پيامبر(ص) فرمود: اين گفته را از من بشنويد: به زودي پس از من اميراني پيدا مي‌شوند، هر کس در دايرة حکومت آن‌ها داخل شود دروغ‌هاي آنان را تصديق و به ظلم و ستم آن‌ها کمک کند از من نيست و من هم از او نيستم». بنابراين نه تنها اطاعت از امام جائر جايز نيست بلکه برخورد با او شرعاً و عقلاً واجب است؛ همان‌گونه که حضرت حسين(ع) در يکي از خطبه‌ها حديثي از رسول اکرم(ع) نقل کرده که در مجامع سنّي و شيعه آمده است و به قدري مشهور بوده که شنوندگان در صحت و صدور آن از رسول خدا(ص) ترديدي به خود راه ندادند.

قال الحسين(ع): سمعت جدي رسول‌الله قال: من رأي سلطاناً جائراً مستحلاً لِحُرُمِ الله ناکثا بعهدالله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عبادالله بالاثم و العدوان، فلم يغير عليه بفعل و لاقول؛ کان حقاً علي الله ان يدخله مدخله؛[25] هر کسي از مسلمان‌ها پادشاه ستمگري را مشاهده کند که محرّمات خدا را حلال کرده و تعهدات الهي را درهم شکسته و با سنّت رسول‌الله به مخالفت برخاسته است و در ميان بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار مي‌کند، اگر از نظر عمل و گفتار واکنش نشان ندهد خداوند متعال او را هم در جايگاه سلطان جائر قرار مي‌دهد.»

اين‌گونه روايات در مجامع حديثي سنّي و شيعه فراوان است. بنابراين حديث منسوب به حذيفه به کلي بي اساس و جعلي است. در واقع دستگاه خلفاي جائر چنين احاديثي را جعل کردند تا مسلمان‌ها را تخدير کنند و از امر به معروف و نهي از منکر باز دارند.

بنابراين امامت در قرآن و سنّت، مقامي است بس رفيع و امام در اسلام غير از دارا بودن عصمت در خطا و گناه، بايد از ويژگي‌هاي برتري برخوردار باشد و هيچ زمامداري در دنيا خصوصيت رهبر و خليفة رسول خدا را ندارد و نمي‌تواند داشته باشد، چرا که از نظر قرآن و سنّت، امام بايد داناترين، شجاع‌ترين، زاهدترين، عادل‌ترين، آگاه‌ترين، قوي‌ترين و مدبّرترين افراد جامعه باشد و از نظر اخلاق نيز سرآمد جامعه باشد. وانگهي، او بايد عالم‌ترين افراد به محکمات و متشابهات قرآن و داراي عصمت و علم غيب باشد. تمام اين کمالات فقط و فقط در علي‌بن ابيطالب بوده که شمّه‌اي از آن را ذيلاً تحت عنوان خصايص امام مي‌آوريم: تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل.

ويژگي امام در قرآن

1ـ افضليت در علم و تدبير

امام بايد برترين و سرآمدترين مردم زمان خويش از هر جهت باشد، زيرا شايسته نيست با وجود فرد برتر، امت‌ها فرد ديگري را انتخاب و از وي پيروي کنند. گرچه برخي از گروه‌هاي کلامي مانند معتزله، افضليت را شرط مي‌دانند و اشاعره شرط نمي‌دانند، ولي از قرآن‌کريم برمي‌آيد که افضليت براي احراز امامت، شرط است؛ چنان‌که در نظام خانواده به حکم «الرجال قوّامون علي النساء بما فضل الله بعضهم علي بعض»[26] غالباً مردها در سرپرستي بر زن‌ها برتري دارند.

زمخشري در کشاف ذيل آيه مي‌نويسد: «آية مبارکه دليل است بر اين‌که ولايت، به فضل است نه به غلبه و قهر و زور.»[27]

آية «هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون»[28] که به صورت استفهام انکاري آمده، به يکي از معيارهاي افضليت که علم است تصريح نموده است. در آية ديگر مي‌فرمايد: «قل هل يستوي الاعمي و البصير ام هل تستوي الظلمات والنور؛[29] آيا انسان بصير با آدم بي‌بصيرت مساوي است و آيا ظلمات با نور يک‌سان است؟»

2ـ هدايت محوري

قرآن مي‌فرمايد: «افمن يهدي الي الحق احق ان يتبع امن لايهدي الا ان يهدي ما لکم کيف تحکمون؛[30] آيا کسي که به سوي حق هدايت مي‌کند سزاوار است پيروي شود يا کسي که خود نياز به هدايت دارد؟ چرا چنين قضاوت مي‌کنيد». آن‌که داراي هدايت به معناي ايصال به مطلوب است بايد مقتداي مردم باشد يا کساني که از علوم ديني و معارف بشري بهرة چنداني ندارند. امام علي(ع) مي‌فرمايد: «ايها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم عليه و اعلمهم بأمر الله فيه؛[31] اي مردم بدانيد سزاوارترين مردم به تصدي مقام رهبري، نيرومندترين و آگاه‌ترين آنان به فرمان خداست»؛ يعني امام بايد مدير و مدبّر و به دستورهاي ديني از همگان آگاه‌تر باشد تا اگر فتنه‌گري آشوب برپا کرد بتواند او را به تجديد نظر در شيوه وا دارد و اگر نشد سرکوب سازد.

3ـ شجاعت

امام علي(ع) در شجاعت بي‌بديل بود. مصاف وي با «عمرو بن عبدود» و «مرحب خيبري» که هيچ‌کس حاضر نشد با آن‌ دو مقابله کند براي اثبات اشجعيت وي کافي است. شاهد ديگر خوابيدن او در بستر پيامبر در ليلة المبيت است.

ملاي رومي گويد:

در شجـــاعت شيــر ربّـانيستي

در مروّت خود که دانــد کيستي

اي علي که جمله عقل و ديده‌اي

شمّه‌اي گو زان‌چه را بشنيده‌اي

تيغ حکمت جان ما را چاک کـرد

آب علمت خاک ما را پـاک کرد

چشم تـو ادراک غيب آموختـــه

چشم‌هاي حاضران بر دوختـــه

ابن ابي‌الحديد مي‌نويسد: شجاعت او چنان است که مردم نام همة شجاعان گذشته را از ياد برده‌اند. دلاوري‌هاي او در عرصه‌هاي نبرد از چنان شهرتي برخوردار است که به صورت ضرب المثل در آمده است. او دلير مردي است که هرگز از ميدان نگريخته و از هيچ لشکري نهراسيده، با احدي به نبرد نپرداخته جز آن‌که او را کشته است و هيچ‌گاه ضربتي نزده که محتاج ضربت دوم باشد.[32]

4ـ نفرت از مدح و ستايش

ممکن نيست حاکم و زمامداري در برابر مداحان و ستايش‌گران خويش به جاي سپاس و ستايش متقابل، لب به جسارت بگشايد مگر اين‌که مقتداي خويش را امام‌علي(ع) قرار داده باشد و از نظر تهذيب نفس به مرتبة عالي رسيده باشد که علي‌وار به ستايش‌گران نادان و دانا پرخاش نمايد؛ چنان‌که امام‌علي(ع) پيشواي متقين به هنگام ايراد خطابة آتشين در موضوع «مسئوليت امت در برابر امام»‌ و «مسئوليت امام دربارة امت» مردي را ديد که از بين شنوندگان برخاست و زبان به مدح و ستايش او گشود. امام با لحني تند سخن خود را قطع کرده، مي‌فرمايد: «... و ان من اسخف حالاة الولاة عند صالح النّاس ان يظنّ بهم حبّ الفخر و يوضع امرهم علي الکِبر؛ يکي از پست‌ترين حالات حاکمان در پيش نيکوکاران جامعه حالتي است که آنان را در معرض فخر فروشي قرار دهد و رفتارشان بر تکبر و خودخواهي آنان تفسير گردد و بر من بسيار سنگين است که اگر گمان کنيد از شنيدن ثناي ستايش‌گران شادمان مي‌شوم و خداي را سپاس مي‌گزارم که چنين نيستم.»

امام راحل(ره) نيز که حضرت ‌علي(ع) را مقتداي خود قرار داده، به مرحوم آية‌الله مشکيني در برابر ستايشي که از او کرد فرمودند: من از آقاي مشکيني گله‌مندم، چون گرفتاري‌هايي که داريم براي ما کافي است و اين نوع ستايش‌ها گرفتاري‌هاي ديگري مي‌سازد.

ابن ابي‌الحديد از زبير بن بکار نقل مي‌کند که بعضي از فرزندان ابيطالب براي طرفداري از حضرت علي(ع) و انتقاد از انحراف خلافت، شعري بدين مضمون سرودند:

ما کنت احسب ان الامر منصرف

عن هاشم ثم منها عن ابي الحسن

اليس اول من صلي لقبلتکم

و الحکم للناس بالقرآن و السنن

و اقرب الناس عهداً بالنبي و من

جبريل عون له في الغسل والکفن[33]

من فکر نمي‌کردم که امر خلافت از هاشميان برگردد و به خصوص از ابي‌الحسن، چراکه او اول کسي بود که بر قبلة شما نماز خواند و داناترين مردم به قرآن و سنّت و نزديک‌ترين مردم به عهد رسول خدا(ص) بود؛ کسي که فرشتة وحي در غسل و کفن پيامبر(ص) او را ياري داد.

تا حضرت اين سخنان را شنيد کسي را فرستاد و شاعر را از خواندن و سرودن چنين اشعاري نهي کرد.

5 ـ تأکيد بر حق‌گويي و انتقاد

بسياري از رهبران خوب دنيا حتي رهبران اسلامي از انتقاد و تذکرات خيرخواهانه ناراحت مي‌شوند و از نقد ديگران خشنود نمي‌شوند. بسا خط قرمزي گرداگرد خود مي‌کشند و اعلام مي‌دارند که منتقدان به اين خط قرمزها نزديک نشوند، ولي علي(ع) برخلاف چنين راه و رسمي مي‌فرمايد: گمان مبريد اگر حقي به من گفته شود يا تقاضاي بزرگي از من شود بر من دشوار مي‌آيد، زيرا هر کس که شنيدن سخن حق و عدل بر وي گران باشد بدون ترديد اجراي حق و عدالت بر او دشوارتر خواهد بود و من برتر از آن نيستم که خطا کنم و گرفتار اشتباه شوم.

6 ـ محروم ساختن نزديکان

هيچ حاکمي نيست که نزديکانش را از مواهب خويش محروم کند و در برابر تقاضاي به ظاهر مشروع برادر نابينايش، قطعة آهن سرخ شده‌اي را به دستش نزديک سازد و او را ناراحت نمايد و از افزون طلبي جزيي برحذر دارد. بدون استثنا رهبران بشري و ديني، دوست‌داران و اقوام خود را هرگز از مواهب حکومت خويش در اين حد بي‌بهره نگذاشته‌اند.

از آن شد علي جانشين پيمبر

که بُد يار مظلوم و خصم ستم‌گر

به پيش علي، فقر و ثروت مساوي

به پيش علي، خان و دهقان برابر

به دوران فرمانروايي‌اش روزي

به نام تظلّم عقيل آمد از در

که من بي نوا و معيلم چه باشد

نمايي تو مزد مرا چون فزون تر

به ناگه علي قطعه آهني را

بينداخت در شعلة گرم آذر

چو شد سرخ در آتش آن قطعه آهن

بياوردنزديک دست برا در

که اين است پاداش آن کس که خواهد

شود از حقوق ضعيفان توان‌گر

7ـ حفظ بيت‌المال

از اين بالاتر دخترش ام‌کلثوم را براي عاريه گرفتن گردن‌بندي با ضمانت، مورد عتاب قرار مي‌دهد و مي‌فرمايد: اگر به عنوان عارية مضمونه نمي‌گرفتي دستت را قطع مي‌کردم. سپس رئيس بيت‌المال را احضار نموده و به وي هشدار مي‌دهد که از تکرار اين‌گونه اعمال خودداري نمايد. ‍

خصايص برجستة امام‌علي(ع) در نگاه ابن‌ابي‌الحديد

ابن‌ابي‌الحديد معتزلي در شرح نهج‌البلاغه به ويژگي‌هاي برجستة امام علي(ع) اشاره مي‌کند که براي تکميل بحث به صورت فهرست‌وار بدان اشاره مي‌کنيم. وي مي‌نويسد: «در امام علي‌بن‌ابيطالب خصلت‌ها و کمالاتي جمع شده که در هيچ‌کس ديده نمي‌شود، چه از نظر قرابت و خويشاوندي با پيامبراکرم(ص) و چه از نظر ارتباطي که با آن حضرت داشته و چه از نظر دانش، شجاعت، جنگاوري، اخلاق و... .[34]

و در يک جملة کوتاه از حسن بصري بازگو مي‌سازد که: «او (حضرت علي) تيري بود که خدا بر دشمنانش پرتاب کرده است و ربّاني اين امت و صاحب فضل و سابقة آن است، نه در امر الهي کوتاهي کرده و نه در دين خدا سرزنش شده و نه مال خدا را برداشته است.»[35]

همو دربارة دانش امام علي(ع) جملة زيبايي دارد، وي مي‌نويسد: «همة دانشمندان بزرگ اسلامي، دانش خويش را با واسطه يا بي‌واسطه از او اخذ کرده‌اند.[36] بوعلي‌سينا، نابغة شرق مي‌گويد: حضرت علي در مقايسه با اصحاب پيغمبر «کالمعقول بين المحسوس» بود.

به گفتة ابن غيبه، آن حضرت: در ميدان ورزش به ‌گونه‌اي بود که با کسي کشتي نگرفت جز آن‌که بر زمينش مي‌زد.[37] در بخشش و سخاوت نمونه‌اي نداشت و به تعبير شعبي، هرگز به سائل «نه» نگفت و حتي معاويه که دشمن کينه‌توز او بود علي را به سخاوت مي‌شناخت. حلم و گذشتش زبانزد همگان بود و جهادش در راه خدا براي دوست و دشمن شناخته شده بود. در فصاحت، پيشواي فصيحان و سرور بليغان به شمار مي‌رفت؛ چنان‌که دربارة کلامش گفته‌اند: «فوق کلام المخلوق و دون کلام ‌الخالق». مردم، نويسندگي و سخنوري را از او مي‌آموختند. خوش‌رويي، زهد در دنيا و عبادتش به وصف در نمي‌آمد.

رأي و تدبير و سياستش بي‌نظير بود و در اجراي دين و نهي از منکرات، خشن، سخت‌گير و با صلابت بود. هرگز در امور دين کوتاه نمي‌آمد و اگر به جنگ‌هاي جمل و صفّين و نهروان بنگريم،‌ به عمق اين معنا پي مي‌بريم. کمتر حاکمي را در دنيا مي‌توان يافت که اين‌گونه در راه خدا ايستادگي کند و هيچ انعطافي از خود نشان ندهد.[38]

امکان ندارد سياستمداري هر چند مسلمان واقعي باشد، در مشي سياسي گرفتار مسامحه نگردد. غالب رجال سياسي وعده‌هايي به مردم مي‌دهند و وقتي نمي‌توانند آن‌ها را به مرحلة اجرا در آورند گفته‌هاي خود را انکار مي‌کنند و يا به گردن ديگران مي‌اندازند، حتي گفتار صريح خود را تکذيب مي‌کنند. فقط امام علي(ع) بود که صراحت و صداقت را خط مشي سياسي خود قرار داد. اگر در شوراي سقيفه نمي‌گفت: من بر سنّت رسول خدا(ص) و اجتهاد خود عمل مي‌کنم، قطعاً خليفة سوم مي‌شد، ولي حاضر نشد روش شيخين را بپذيرد و از خلافت حذف شد.

ابن ابي‌الحديد، سياست امام علي(ع) و سيرة‌ او را هم‌آهنگ با روش و سيرة پيامبر مي‌داند و ذيل خطبة 163 که امام مي‌فرمايد: «و الله ما معاويه بادهي منّي ولکنه يغدر و يفجر» مي‌نويسد: قطعاً امام از معاويه سياست‌مدارتر و کارآمدتر بود، البته در تدبير و مملکت داري، ولي به قيد و بند شريعت پاي‌بند بود و هرگز از آن پا فراتر ننهاد؛ روشي که براي همگان قابل فهم نبود.[39] عمل‌کرد امام علي(ع) در امور سياسي و اجتماعي در حد اعجاز بود که بحران‌هاي متلاطم را به خوبي مهار کرده و مشکلات را برطرف مي‌ساخت.

درجة ايمان و يقين

از مشخصات امامت که در شخص امام علي(ع) تبلور خاصي يافته، درجة ايمان و يقين است که در افق بسيار بلند و فراتر از معمول قرار گرفته است. در منابع اهل‌سنّت و شيعه اين کلام از لسان امام علي(ع) آمده است که مي‌فرمايد: «لوکشف الغطاء ما ازددت يقينا؛[40] اگر پرده برداشته شود بر يقين من به مبدأ و معاد افزوده نخواهد شد»؛ يعني امام‌علي(ع) به عالي‌ترين درجة يقين و ايمان دست پيدا کرده است. در نهج‌البلاغه مي‌فرمايد:‌ «ما شککت في حقّ مذاريته؛ از آن هنگام که حق به من نشان داده شده در آن شک و ترديدي پيدا نکرده‌ام.»

صبر و پايداري

صبر و استقامت در تمام عصرها از ضروريات امامت است، زيرا اگر امام در برابر مصايب و شدايد پايدار نباشد امت او به شکست منتهي مي‌شوند. حضرت دربارة صبر و استقامت خويش در ميدان جنگ مي‌فرمايد: «والله لو تطاهرت العرب علي قتالي لما وليت؛[41] به خدا سوگند، اگر تمام نيروي عرب به مصاف من بيايند پشت به جنگ نخواهم کرد». از اين رو معروف است که زره حضرت علي پشت نداشته است، زيرا هرگز از جنگ فرار نکرده است.

آن حضرت در برابر پر جاذبه‌ترين معاصي نيز مقاومت عجيبي نشان داد، فرمود: دنيا به صورت زيباترين دختر عرب بر من ظاهر شد، به مجرّد اين‌که چشمم افتاد قلبم پرواز کرد، ولي گفتم تو را سه طلاقه کرده‌ام، ديگر رجوع امکان ندارد.[42]

سنّي و شيعه دربارة صبر بر اطاعت و بندگي آن حضرت نوشته‌اند که در يکي از جنگ‌ها تيري به پاي امام علي(ع) اصابت کرده بود و از شدت درد نمي‌توانستند آن را در آورند. پيشنهاد شد که در حال نماز اين عمل را انجام دهند، چرا که امام علي(ع) در حال عبادت به قدري از خود غافل و فاني في الله مي‌شد که احساس درد نمي‌کرد.

عدالت

در اين‌که امام علي(ع) اولين عدالت‌خواه در دنياي انسانيت است و در عدالت، نظير و مانندي ندارد، محققان منصف ترديد ندارند. جرج جرداق مسيحي پنج جلد کتاب تحت عنوان «صوت العدالة الانسانيه» تأليف کرده است. در آن کتاب مي‌گويد: «قتل علي في محراب عبادته لشدة عدله؛ امام علي(ع) به دليل شدت عدالت‌خواهي در محراب عبادت شهيد شد». آن حضرت مي‌فرمايد: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان في العدل سعة؛[43] به خدا قسم، اگر اموال بيت‌المال کابينة زنان شده باشد، آن را به بيت‌المال برمي‌گردانم، چون در عدالت، وسعت و گشايش است.»

ويژگي‌هاي امامت در قرآن و سنّت

اصولاً امامت، حکومت قرآن و سنّت به مفهوم راستين مي‌باشد. ما در بخش پاياني، نخست معيارهاي حکومت اسلامي را در نگاه قرآن مطرح مي‌سازيم، سپس به دلايلي از سنّت مي‌پردازيم، زيرا تمام مذاهب اسلامي محتواي کتاب و سنّت را محور وحدت و رسيدن به اسلام ناب محمدي مي‌دانند.

خصايص امامت در نصوص قرآني

در مباحث امامت عامه تا حدودي به خصايص امامت پرداختيم، ليکن اينک به شکلي بديع آن را مطرح مي‌کنيم. قرآن 9 بار از کلمة امام و ائمه استفاده کرده است و در هر آيه‌اي به ويژگي‌هاي خاص امامت ديني اشاراتي دارد.

1ـ «و جعلنا منهم ائمة يهدون بأمرنا لمّا صبروا و کانوا بآياتنا يوقنون؛[44] از ميان بني اسرائيل اماماني قرار داديم که چون صبوري پيشه کردند و به آيات ما يقين داشتند، به فرمان ما به هدايت مردم پرداختند». مردم را به قطعاً رسيدن به چنين مقامي به دليل صبر و پايداري در تمام ساحت‌ها و عرصه‌هاي تبليغ دين بوده است. گرفتاري‌ها و مصايب و صبر در برابر ناملايمات و هواهاي نفساني و امتحانات سخت الهي و يقين به آيات الهي، منشأ احراز امامت آن‌ها شد.

شرط اصلي امامت، صبر و يقين به آيات الهي است و اين امر بيان‌گر بالاترين کمالات انسان مي‌باشد. امام بايد از جهت کمال عقلي و معرفت و يقين به تمام آيات الهي، در اوج کمال قرار داشته باشد و حتي از مکروهات الهي نيز بايد اجتناب نمايد و بر هر چه محبوب خداست دست پيدا کند و اين جمله مبيّن علم و عصمت است.

2ـ «وَ جَعَلْناهم ائمة يهدون بأمرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاءَ الزّکاة و کانوا لنا عابدين».[45] ويژگي‌هاي امامت در اين آيه، يکي، هدايت مردم به دستورهاي الهي است و دوم، انجام دادن خوبي‌ها هم‌چون: نماز، زکات و ساير دستورهايي که به آنان وحي شده است. در آية قبلي صبر و يقين به خدا و قيامت از ويژگي‌هاي امامت شمرده شده است. پس امامت به مفهوم عام و خاص بايد چنين امتيازاتي داشته باشد و در واقع اطاعتش واجب و در رديف اطاعت خدا و رسول قرار دارد. از کلمة «و کانوا لنا عابدين» استفاده مي‌شود که امامان هرگز به شرک گرايش نداشته‌اند و از همان آغاز از موحّدان کامل به حساب مي‌آمدند.

3ـ «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي‌الامر منکم».[46] در اين آيه، اولي‌الامر عطف بر رسول خدا(ص) شده است. هر چند عطف در قوّه تکرار فعل اطيعوا است، ولي به يک فعل اکتفا کردن بيان‌گر اين حقيقت است که اطاعت از اولوا الامر با وجوب اطاعت رسول اکرم(ص) از يک سنخ اطاعت مي‌باشد و چنين وجوبي بدون عصمت ولي امر مسلمين، امکان پذير نيست، چون هر اطاعتي مشروط به عدم مخالفت فرمان او با فرمان خداست و چون معصوم هرگز انديشة مخالفت با خدا را در دل نمي‌پرورد بنابراين در وجوب اطاعتش قيد و شرطي وجود ندارد، چرا که اگر معصوم نباشد به حکم «ان ‌الله يأمر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذي القربي و ينهي عن الفحشاء و المنکر و البغي»[47] و آية «يأمرهم با المعروف و ينهاهم عن المنکر»[48] باعث مي‌شود که ولايت مطلقه، خدا و رسول باشد. در اين صورت امر به اطاعت خدا و پيغمبر با امر به اطاعت و انقياد ولي امر مسلمين در واقع جمع بين دو امر متضاد کرده است و صدور دو امري که در طرف مخالف قرار دارند از خداي حکيم محال و غير ممکن است. پس امر به اطاعت مطلقه از اولوا الامر بدون قيد و شرط، دليل روشني بر عدم تخلف آنان از اوامر خدا و رسول است و اين امر شاهدي گويا بر عصمت ائمة دين است و نصب و يقين معصوم جز از طرف ذات اقدس احديت که بر اسرار و پنهاني‌ها آگاه است، امکان ندارد.

4ـ «يوم ندعوا کل اناس بامامهم». مسئلة امامت از نظر ديني به قدري اهميت دارد که رابطة امت با امام را يک رابطة حقيقي تلقي کرده و اين ارتباط تا قيامت امتداد پيدا مي‌کند و هر گروهي به نام امامشان دعوت مي‌شوند، چرا که رابطة فرهنگي و اعتقادي و حبّ شديد به رهبر باعث مي‌گردد که اين رابطه در قيامت به صورت رابطة عيني و خارجي تبديل شده و امت و امام را به هم متصل سازد که هيچ‌گونه گسستي در کار نباشد؛ گويي زنجير امام بر گردن امت بسته است که مي‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست.

امامت در سنّت نبوي

پيروي از سنّت رسول خدا(ص) به حکم آية «و ما أتيکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا»،[49] در راستاي تثبيت حاکميت سنّت واجب شده است. بنابراين آن کسي که بر سنّت رسول خدا(ص) اشراف کامل دارد مي‌تواند آن را تبيين کند. و همو بايد سنّت‌هاي واجب و مکروه و هم‌چنين دستورهاي حرام را بازگو سازد و در نتيجه حکومت خود را بر پاية سنّت رسول خدا(ص) استوار نمايد.

مضاف بر اين‌که در سنّت نيز حاکمان اسلامي با نام و نشان مشخص گرديده‌اند، که از مجموعة روايات رسول خدا دربارة خلافت فقط به يک حديث بسنده مي‌کنيم که در ميان اهل‌سنّت و شيعه از مقبوليت تامه برخوردار است و صحت آن از نظر سنّي و شيعه مسلّم است. «لما رجع رسول الله(ص) من حجّة الوداع و نزل غديرخم امر بدوحات فقممن، فقال: کاني قد دعيت فاجبت، انّي قد ترکت فيکم الثقلين احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتي فانظروا کيف تخلفوني فيهما، فانهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض، ثم قال ان‌الله عز و جل مولاي و انا مولي کل مؤمن، ثم اخذ بيد علي رضي‌الله عنه فقال من کنت مولاه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و ذکر الحديث بطوله».[50]

زيد بن ارقم مي‌گويد: چون رسول خدا از حجة الوداع برگشت و به غدير خم رسيد دستور داد همراهان سايبان‌ها را برپاداشتند، سپس گفت: گويا دعوت شده‌ام، پس اجابت نمودم، همانا من در ميان شما دو چيز سنگين و نفيس را گذاشتم که يکي از آن‌ دو از ديگري بزرگ‌تر است: کتاب خدا و عترت خودم، پس بنگريد چگونه بعد از من با آن دو رفتار مي‌کنيد و تحقيقاً اين دو از هم جدا نمي‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند. سپس فرمود: بدون‌ شک خداوند عزّوجل مولاي من است و من مولا و سرپرست هر مؤمني مي‌باشم. بعد دست علي بن ابيطالب را گرفت و فرمود: هر کس که من مولاي او هستم پس علي ولي اوست، بار خدايا! دوست‌دار آن کساني که علي را دوست دارند و دشمن دار آناني که علي را دشمن دارند.

تعبير به «ثقلين» حکايت از ارجمندي کتاب خدا و عترت است. وزن معنوي قرآن فوق ادراک عقل‌هاست، چرا که قرآن تجلي آفريدگار بر آفريده است. آياتي چون «يس و القرآن الحکيم»،[51] «ق والقرآن المجيد»،[52] «انه لقرآن کريم في کتاب مکنون لايمسّه الا المطهرون»،[53] «لو انزلنا هذا القرآن علي جبل لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله»[54] و... از عظمت وصف ناپذير قرآن حکايت دارد. توصيف عترت به صفتي که وصف قرآن است مبيّن اين است که عترت در کلام رسول خدا عِدل قرآن و هم‌طراز با وحي است.

از آية: «و نزّلنا عليک الکتاب تبياناً لکلّ شيء»[55] معلوم مي‌شود اهل‌بيت(عليهم‌السلام) در علم قرآن شريک هستند و آنان بايد اين کتاب را تفسير کنند و با مصاديق تطبيق دهند.

آية: «لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه»[56] نشان مي‌دهد عترت در عصمت با قرآن، هم‌طرازند، بنابراين بايد آن‌ها تهاجم تفاسير باطل را خنثي ساخته و حقايق ناب قرآن را روشن نمايند.

از آن‌جايي که قرآن براي تمام افراد بشر با ظرفيت‌هاي گوناگون فرود آمده به همين دليل حديثي از معصوم رسيده است که فرمود: براي قرآن عباراتي، اشاراتي، لطايفي و حقايقي است و اما عبادات آن براي عوام، و اشارات آن خاص عالمان، و لطايف آن مخصوص اوليا، و حقايق آن مخصوص انبياست. بنابراين بي‌سوادترين افراد که همتش تأمين حوايج مادي و رسيدن به آمال شهواني در دنيا و آخرت است تا آگاه‌ترين افراد که عزمش رسيدن به لقاي الهي و رضوان حق‌تعالي در آخرت و طمأنينه و آرامش در دنياست تا گروه متوسلان، همگي بايد از هدايت قرآن برخوردار شوند. بي‌شک چنين کتاب عميق و گران‌سنگي که پاسخگوي تمام نيازهاي مادي و معنوي بشر پيش از مرگ و بعد از مرگ است، آموزگاري مي‌خواهد که داناي به تمام اسرار و رموز اين کتاب باشد و همة نيازمندي‌هاي خلق خدا را بشناسد و پاسخ دهد؛ همان‌گونه که طب بدون طبيب و علم بدون معلم و قانون بدون قانون‌گذار نمي‌شود، قرآن هم بدون امام مبيّن، ناقص است.

آري، اهميت و ضرورت امامت در نگاه آن حضرت به قدري مهم بود که نه تنها در بازگشت از حجة‌الوداع در غدير خم، آن را يادآوري نمود بلکه در مناسبت‌هاي مختلف حتي در لحظة موت که اصحاب در خانه‌اش جمع شده بودند، به اين دو چيز گران‌سنگ يعني کتاب و عترت سفارش مي‌کرد، آن‌ هم با عبارات مختلف.

گاهي مي‌فرمود: «انّي قد ترکت فيکم الثقلين»؛[57]

در برخي مواقع مي‌فرمود: «اني تارک فيکم الخليفتين»؛[58]

و در بعضي موارد نيز مي‌فرمود: «اني تارک فيکم امرين لن تضلّوا اِنِ اتَّبِعْتُمُوُهُما».[59]

تعبيرات متنوع و مختلف براي اين بود که باب توجيه و تحريف معنوي به روي همگان مسدود شود. وانگهي، هر يک از اين تعبيرها حامل پيام خاصي است؛ مثلاً جملة «اني قد ترکت» بيان‌گر اين است که قرآن و عترت، ترکه و ميراثي است که از آن حضرت براي امت به جاي مانده است، چرا که نسبت پيامبر به امت مانند پدر است به فرزندان. چون انسان جسم و جاني دارد که نسبت روح به تن مانند نسبت معنا به لفظ و مغز به پوست است و قوا و اعضاي جسماني از طريق پدر جسماني به انسان افاضه شده است و قوا و اعضاي روحاني که مشتمل بر عقايد راستين و اخلاق فاضله و اعمال صالحه است، از سوي پدر روحاني انسان يعني رسول اکرم افاضه گرديده است. در حقيقت، معنويت به منزلة مرواريد است و پيکرة جسماني چون صدف. افاضة سيرت روحاني و صورت عقلاني با وساطت صورت مادي و جسماني قابل مقايسه نمي‌باشد. چنين پدري با جملة «کاني قد دعيت فاجبت» خبر از رحلت خود مي‌دهد و ميراث و ترکه براي فرزندان خويش معيّن مي‌کند که حاصل بعثت و هستي من دو چيز است: کتاب خدا و عترت.‌ قطع رابطه با قرآن قطع رابطه با خداست، قطع رابطه با عترت به منزلة قطع رابطه با رسول خداست و قطع رابطه با رسول خدا يعني قطع رابطه با دين و خدا.

ابن ابي الحديد از استادش ابوجعفر نقيب نقل مي‌کند که: امام علي(ع) در تمام موارد، از محدودة کتاب و سنّت پا فراتر نگذاشته و در ميدان جنگ به اخلاق جنگ کاملاً پاي‌بند بود.[60]

گرچه قضاوت عقل و کتاب و سنّت در مسئلة ويژگي‌ها و برتري‌هاي خلافت و امامت عامه براي اثبات امامت خاصه هم کفايت مي‌کند ولي با وجود آن به دو حديث نيز از منابع شيعه و سنّي اشاره مي‌کنيم:

يکم: حديث منزلت که به نقل «کفاية ‌الطالب»، اين حديث در صحيح بخاري، مسلم ، سنن داود، ترمذي در جامع و سنن نسائي و ابن ماجد آمده است و حاکم نيشابور آن را متواتر مي‌داند.[61] متن حديث اين است: «و اتفق الْجميع علي صحته حتي صار ذلک اجماعا منهم». ماجراي حديث که ائمة حفّاظ اهل‌سنّت آن را نقل کرده‌اند چنين است:

پيامبر به سوي جنگ تبوک حرکت کردند و حضرت علي را به جاي خود در مدينه گذاشتند امام علي(ع) ناراحت شد و پرسيد: «يا رسول‌الله اتخلفني في الصّبيان و النساء؟ قال(ص): الا ترضي ان تکون منّي بمنزلة هارون من موسي الا انّه ليس نبي بعدي؛ آيا دوست نداري و راضي نمي‌شوي که جايگاه تو نسبت به من مانند جايگاه هارون نسبت به حضرت موسي باشد». اين روايت ايجاب مي‌کند که هر مقامي که هارون نسبت به موسي داشته براي حضرت علي(ع) هم نسبت به پيغمبر ثابت است و به استثناي مقام نبوت، عموم منزلت را تأکيد و تثبيت مي‌کند.

در قرآن مجيد منزلت هارون نسبت به موسي چنين بيان شده است: «و اجعل لي وزيرا من اهلي\* هارون اخي\* اشدد به ازري\* و اشرکه في امري؛[62] بار خدايا! از اهل‌بيت من هارون برادرم را وزير من قرار بده و پشتم را به وي محکم ساز و او را در امر رسالت من شريک فرما.»

منزلت هارون در پنج امر خلاصه شده است:

1ـ وزارت: وزير کسي است که بار سنگين مسؤليتي را که امير و رهبر برعهده دارد به دوش بکشد.

2ـ اخوّت و برادري: چون برادري هارون با موسي نَسَبي بوده، اين منزلت را رسول خدا با عقد اخوّت محقق کرد و طبق منابع اهل‌سنّت فرمود: «انت اخي في الدنيا و الآخره».[63]

3ـ پشتوانة محکم: همان‌گونه که موسي از خدا خواست هارون را پشتوانة او قرار دهد حضرت علي(ع) هم براي رسول‌الله پشتوانه‌اي محکم است.

4- شرکت در امر رسالت: هم‌چنان که هارون شريک کار موسي بود اين مقام به حکم آيه و حديث براي حضرت علي(ع) هم ثابت است.

5 ـ خلافت: هارون خليفة موسي بود، پس علي(ع) هم بايد خليفة بلافصل رسول خدا باشد. تنها منصبي که از حضرت علي در اين آيه سلب گرديده مقام نبوت است، چرا که حضرت رسول(ص) خاتم پيامبران است و بعد از او پيغمبري نخواهد بود.

دوم: حاکم نيشابوري در مستدرک و ذهبي در تلخيص نقل کرده که بريدة اسلمي گفت: «... بر رسول خدا(ص) وارد شدم، علي را ياد کردم و بر او ايراد گرفتم، ديدم چهرة رسول خدا(ص) متغير شد. سپس فرمود: اي بريده! آيا من سزاوارتر نيستم به مؤمنان از خودشان؟ گفتم: چرا يا رسول‌الله، فرمود: هر کس که من مولاي اويم پس علي مولاي اوست.[64]

اين همان حقيقتي است که در غدير خم در مقابل هفتاد هزار جمعيت تصريح کرده بود و در جاي خود ثابت شده است که کلمة مولا به معناي سرپرست و ولي امر است، چرا که قراين حال و مقام چنين ايجاب مي‌کند.

\* \* \*

 پي‌نوشت‌ها:

1. بقره (2) آية 124.

2. ابراهيم (14) آية 37.

3. صافات(37) آية 102.

4. همان، آية 105ـ 102.

5 . بقره (2) آية 124.

6 . فرقان (25) آية 73.

7. لفمان (31) آية 13.

8 . الکشاف عن حقائق غوامض القرآن، ج1، ص184.

9. التفسير الکبير، ج4-3، ص37.

10. همان. ص45.

11. همان، ج4-3، ص46.

12. شرح نهج‌البلاغه، ج1، ص71.

13. همان.

14. شرح الموقف جرجاني، ج1، ص349.

15. محمدبن عمر النووي، شرح صحيح مسلم، ج12، ص129.

16. همان، ص129.

17. صحيح مسلم، ج3، ص1173، ح1847.

18. همان.

19. کافي، ج1، ص376.

20. مسند احمد حنبل، ج1، ص82، 94، 124 و ج5، ص107؛ صحيح بخاري، ج8، ص106و 135.

21. همان، ج3، ص22و 55 .

22. همان، ج4، ص314.

23. به همين مضمون در سنن ابي داود، ج1، ص591 و سنن نسائي، ج7، ص160 نيز آمده است.

24. همان، ج5، ص256.

25. سنن نسائي، ج7، ص161.

26. نساء (4) آية 34.

27. الکشاف، ج1، ص505.

28. زمر(39) آية 9.

29. رعد (13) آية 16.

30. يونس (10) آية 35.

31. فرهنگ تفضيلي مفاهيم نهج‌البلاغه، ج5، ص2853.

32. شرح نهج‌البلاغه ابن ابي الحديد، ج1، ص20.

33. همان، ج2، ص13، ذيل خطبة 65 .

34. همان، ج1، ص17و ج19، ص64- 60 .

35. همان، مقدمة مصحح، ص5.

36. همان، ص20- 18؛ به نقل از: معارف، ص90.

37. همان، ص21.

38. همان، ص28.

39. همان، ج10، ص215.

40. همان، ج8، ص252 و ج10، ص142 و ج11، ص179 و 202 و ج13، ص8 ؛ تفسير ابي السّعود ج1، ص54 و ج4، ص4 و تفسير آلوسي، ج3، ص27.

41. نهج‌البلاغه عبده، نامة 45، امالي صدوق، ص604 ؛ ينابيع الموده، ج1، ص442.

42. وسائل الشيعه، ج12، ص251 و بحارالأنوار، ج70، ص84.

43. نهج‌البلاغه، خطبة 15.

44. سجده (32) آية 24.

45. انبياء (21) آية 73.

46. نساء (4) آية 59 .

47. نحل (16) آية 90.

48. اعراف (7) آية 157.

49. حشر (59) آية 7.

50 . المستدرک علي الصحيحين، ج3، ص109.

51 . يس (10) آية 1و2.

52 . ق (50) آية 1.

53 . واقعه (56) آية 78و 79.

54 . نحل (16) آية 89 .

55 . حشر (59) آية 21.

56 . فصلت (41) آية 42.

57 . ينابيع الموده، ص37 ؛ تاريخ مدينه دمشق، ج42، ص216 و جامع الاحاديث، ج3، ص430.

58 . البداية و النهاية، ج5، ص183و ج7، ص149؛ الطبقات الکبري، ج2، ص194؛ مسند ابي يعلي، ج2، ص 297؛ مسند ابن الجعد، ص397.

59 . مسند احمد حنبل، ج3، ص26؛ جامع المسانيد و السنن، ج19، ص137؛ البداية و النهاية ابن کثير، ج5، ص184.

60 . شرح نهج‌البلاغه، ج7، ص72 و 73.

61 . کفايه الطالب، ص 283.

62 . طه (20) آيات 32ـ 29.

63 . المستدرک علي الصحيحين، ج3، ص14.

64 . همان، ص110.